

غرب و در طی پنجاه سال گذشته در روسیه، علیه دموکراتهای ساده اندیش استدلال می کردند که سرمایه داران و زمینداران در اقلیتند و بنابراین یگانه حکومت اکثریت، حکومت طبقه کارگر است. اگر واژه "دموکراسی به معنای قدرت اکثریت است، دموکراتها از لحاظ طبقاتی باید در کنار ما بایستند، اما این واژه، چه به معنای لفظی اش "قدرت مردم" و چه به معنای پیش پا افتاده ای که روز بروز به آن داده می شود، قدرتی است که نه به یک طبقه، بلکه به همه طبقات تعلق دارد. درست به همین دلیل تاریخی است که ما همچنان که "دموکراسی بورژوازی" و "دموکراسی بمعنای عام" را رد می کنیم (لنین نیز چنین کرد)، از نظر سیاسی و تئوریک نیز باید اصطلاح "دموکراسی طبقاتی" و "دموکراسی کارگری" را به نشانه دوری گرفتن از تناقض در گفتار کنار بگذاریم.

دیکتاتوری مورد پشتیبانی ما رکیسم، از آن جهت ضروری است که نمی توان با اتفاق آرا آنرا پذیرفت و گذشته از این، آنقدر خام نیست که به علت برخورداری نبودن از اکثریت آراء، در صورتی که چنین ادعایی ثابت کردنی باشد، از میدان بدر رود. برعکس، چون دقیقاً "این واقعیت را به زبان می آورد، در خطر آشفتگی حاصل از دیکتاتوری فرد یا گروهی از افراد که مهار حکومت را به دست می گیرند و خود را به جای طبقه کارگر می نشانند، قرار نمی گیرد. انقلاب به دیکتاتوری نیاز دارد، زیرا ادعای بدست آوردن پذیرش ۵۰ درصد یا اکثریت ۵۱ درصد آن، ادعایی مسخره است. هر جا که چنین ارقامی مطرح شود، به این معناست که به انقلاب خیانت شده است.

نتیجه آنکه حزب کمونیست به تنهایی حکومت نخواهد کرد. حاکمیت خویش را هرگز بدون یک مبارزه رودررو از دست نخواهد داد. این اقدام شجاعانه تسلیم نشدن در برابر فریب ارقام ربه کسار نگرفتن آنها، به مبارزه علیه تبااهی انقلاب کمک خواهد کرد. در مرحله پیشرفته کمونیسم، مرحله ای که دیگر اثری از تولید

کالایی، پول یا ملت‌ها در آن نیست و بشریت شاهد مرگ دولت خواهد بود، اتحادیه‌های کارگری "علت وجودی" خویش را از دست خواهند داد، تازمایی که بقایای سرمایه‌داری در جهان وجود دارد، وجود حزب کمونیست به عنوان سازمان مبارزاتی کارگران ضرورت خواهد داشت. حزب کمونیست ممکن است همواره به عنوان سرچشمه و ترویج دهنده "آئین‌های اجتماعی، که منظره، عمومی تکامل روابط متقابل جامعه، انسان و طبیعت مادی را در برابر ما می‌گسترانند، به فعالیتش ادامه دهد.

V

نظریه، مارکسیستی جایگزینی مجالس پارلمانی با دستگاهی اجرایی نیز ما را به "دموکراسی اقتصادی" یعنی نظامی که سازمان‌های دولتی را با محلهای کار، واحدهای تولیدی یا بازگانی و مانند اینها مطابق بقت دهد و کارفرمایان و مالکان را کنار بگذارد، رجعت نخواهد داد. از میان برداشتن کارفرما و مالک، فقط به معنای نیمی از سوسیالیسم است. نیمه دیگر که مهمتر از نیمه نخست است، از میان برداشتن هرج و مرج اقتصادی سرمایه‌داری است (مارکس). همچنان که سازمان سوسیالیستی تولید به پیشگامی حزب و دولت انقلابی پایه میدان می‌گذارد و تکامل می‌یابد، دامنه فعالیتش را منطقی به پیرامون کارفرمایان گذشته و پادوهای آنان محدود نخواهد کرد بلکه وظایف و مسئولیتهای اجتماعی افراد را به شکلی سرپا تاز و ابتکاری، از نو تعیین خواهد کرد.

بنا بر این شبکه، کارخانه‌ها و خدماتی که از دوران سرمایه‌داری به ارث رسیده باشند به عنوان پایه‌ای برای دستگاه به اصطلاح "حاکمیت مستقل" یعنی واگذاری اختیارات در چارچوب دولت تا سطح اعضای اصلی‌اش به کار گرفته خواهد شد. بهترین شرایط مساعد برای شکل تاز و دادن به ماشین اجتماعی به طوری که به کمترین مقدار ممکن در اثر فشار ممانع محدود گروههای کوچک به حرکت درآید و به

بیشترین مقدار ممکن در اطلاعات عمومی و بررسی علمی آنها در جهت رفاه دسته جمعی مردم به فعالیت افتد، دقیقاً " وجود دولت نماینده یک طبقه و یک حزب محکم با کیفیتی واحد و همگن است. تغییرات در مکانیسم تولیدی، بسیار پردامنه خواهد بود. کافی است درباره " برنامه " معکوس سازی روابط شهروده صحبت کنیم، روابطی که مارکس و انگلس بر آن تاکید می کردند و در زمان ما نیز آنشی تیز دقیق دیگر گونیهای است که در همه کشورها رخ می دهد. بنا بر این، شبکه های که به تقلید از مکانهای کار ساخته شود، بیان نافی است از مواضع کهنه " پسرو دون و لاسال که سالها پیش توسط مارکس رد شد.

VI

تعیین نوع پیوندهای میان سازمان های دولت طبقاتی وزیر بنای آن، در درجه اول به نتایج دیالکتیک تاریخ بستگی دارد و نمی توان آنها را از اصول جاودان " و قوانین طبیعی " یا یک قانون اساسی مقدس و منزه استنباط کرد. بیش از این به جزئیات پرداختن، کاری صرفاً " خیال با فانه خواهد بود. انگلس گفت که در آثار مارکس، یک ذره خیال پردازی وجود ندارد. نظریه " واگذاری اختیارات از جانب افراد جداگانه (انتخاب کننده) در پرتو کوشش خیالی که از آزادی عقیده ناشی می شود، باید به قلمروهای مه آلود متافیزیک سپرده شود، عقاید در واقعیت، چیزی جز بازتاب شرایط مادی و شکل های اجتماعات آدمی نیست و قدرت، دخالت نیروی فیزیکی را شامل می شود.

توصیف منفی با فانه " دیکتاتوری پرولتاریا، به روشنی تعریف شده است: " بورژواها و خرده بورژواها دیگر هیچ گونه حقوق سیاسی نخواهند داشت، به زور از گرد هم آمدن در گروه هایی با منافع مشترک یا در اتحادیه هایی برای تهییج سیاسی بازداشته خواهند شد، حق رأی دادن و انتخاب کردن نخواهند داشت و از حق انتصاب

دیگران به هر مقام و وظیفه‌ای نیز محروم خواهند شد. اما حتی رابطه میان کارگر-عضو فعال و رسمی طبقه، حاکم-دستگاه دولت، دیگر دارای آن خصوصیت ساختگی و فریب آمیز واگذاری اختیارات و نمایندگی از طریق نماینده مجلس، کارت انتخاباتی یا توسط حزب، نخواهد بود. واگذاری اختیارات، در عمل، به معنای دست برداشتن از امکان دخالت مستقیم است. ادعای "حاکمیت مستقل" درباره حق دموکراتیک چیزی جز کناره‌گیری نیست و در بیشتر موارد، این کناره‌گیری به نفع آدمی رذل صورت می‌گیرد.

اعضای فعال جامعه بر حسب محل سکونتشان و در پاره‌ای موارد بر حسب جابه‌جایی احتمالی ناشی از مشارکت ایشان در گروه سازی کامل یک مکانیسم تولیدی، در سازمان‌های منطقه‌ای گروه بندی خواهند شد. در پرتو فعالیت بی وقفه و مداوم اینان، مشارکت همه عناصر فعال اجتماعی در مکانیسم دستگاه دولت، و نتیجتاً "در سازماندهی و به کارگیری قدرت طبقاتی، تامین خواهد شد. نمایش خلاصه این مکانیسم‌ها پیش از آنکه روابط طبقاتی بنیادی شان به طور عمیق تحقق یافته باشد، غیر ممکن است.

VII

کمون پاریس به عنوان مهمترین اصول (نگاه کنید به آثار مارکس، انگلس و لنین) مقرر داشت که اعضا و مقامات مسئول کمون در هر زمانی ممکن است معزول شوند و حقوق آنها از حقوق متوسط یک کارگر بیشتر نخواهد بود. بدین سان از جدایی میان تولیدکنندگان حاشیه‌ای و بوروکراتها که در مراکز امور نشسته اند از طریق کارنوبتی جلوگیری می‌شود. کارمندی دولت دیگر زمینه‌ای برای پیش گرفتن یک زندگی خوش‌آبیه یا حرفه مناسب نخواهد بود. تردیدی نیست که هرگاه این عوامل مهار کنند به کار گرفته شود، دشواریهای بسیار پدید می‌آورد ولی مدت‌ها پیش از این بود که لنین همه نقشه‌های انقلابی را که طراحان شان خواسته اند آنها را بی هیچ مشکلی اجرا کنند، به مسخره

گرفت. تضادهای اجتماعی با پذیرش فراهم آوردن کوهی از قوانین و مقررات حل نخواهد شد، بلکه بر روی هم، مسئله‌ای تاریخی-سیاسی خواهد شد و رابطه متقابل واقعی بی‌سروها را نشان خواهد داد. انقلاب بلشویک در برابر مجلس مؤسسان باز نایستاد، بلکه آنرا پراکنده کرد. شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان ایجاد شده بودند، این شکل نوین ارگانهای دولت که از درون شعله‌های آتش پیکار اجتماعی سرچشمه گرفتند (و در انقلاب ۱۹۰۵ نیز وجود داشتند) از طریق شبکه واحدهای منطقه‌ای در سراسر کشور گسترش یافتند و تشکیل شان به هیچ یک از پیش‌داوریهای پیشین درباره "حقوق انسان" یا حق رای "همگانی آزاد، مستقیم و مخفی" پاسخ نداد.

حزب کمونیست، جنگ داخلی را آغاز می‌کند و به پیروزی می‌رسد، مواضع کلیدی به معنای نظامی و اجتماعی را به تصرف در می‌آورد و قدرت تبلیغی و تهییجی را با اشغال ساختمان‌ها و موسسات همگانی هزار بار تقویت می‌کند. حزب بدون از دست دادن وقت و یا دچار شدن به وسواس‌های مربوط به طرز کار، "بازوی مسلح کارگران" یا به گفته لنین گارد سرخ، پایه‌س انقلابی را تأسیس می‌کند. در گردهم‌آیی شوراهای با شعار "تمام قدرت به دست شوراهای اکثریت را به خود جلب می‌کند، آیا این اکثریت قانونی است یا یک واقعیت خاموش و پنهان عددی است؟ هیچ یک، اگر کسی - چه جاسوس باشد و چه کارگری غریب‌نیت و ناگهرا، ای دهد که شورا از قدرتی که با ریخته شدن خون رزمندگان کارگران دست آمده است کنار گیری کند یا آن را وجود الهی و ابدی قرار دهد، یا قشداق تغذی رفقای کارگرش بد بیرون راند، خواهد بود. از هیچ کس وقت خود را برای به شما آوردن او در زمهره "انقلاب فاشیستی" برای حمایت‌ها و کارهای که انقلاب را سراسر کارگران بی‌آزار و بی‌دست و فقط خدا مفلاب می‌تواند از آن نجات دهد

VIII

جریان داشت (مانند سقوط استبداد فئودالی، یک جنگ مصیبت‌بار، نقش رهبران اپورتونیست) می‌توانست ضمن آنکه در مسیر اساسی واحدی پیش می‌رفت، شکل‌های عملی متفاوتی از شبکه بنیادی دولت بیافریند. از زمانی که جنبش کارگری، غیما با لابی‌افس‌ها را پشت سر گذاشت، مسیر خود را یافت و در پرتو تجربه واقعی شیوه کمونی تولید و ساختمان دولت و تجربه اشتباهات استراتژیک انقلاب پرولتری، چه در رزمگاه جنگ "داغ" داخلی که عرصه شکست شکر عبدالله کمونا را در سال ۱۸۷۱ شد و چه در جنگ "سرد" که در فاصله سالهای ۱۹۹۷ و ۱۹۲۶ به شکست انجامید، پیروزی خود را تثبیت کرد. این شکست اخیر، بیکار بزرگ روسیه بین‌النهرین سیونال لنین و سرمایه‌داری جهانی بود که در خطوط مقدم جبهه‌اش از هم‌دستی محقرانه همه اپورتونیست‌ها برخوردار بود.

کمونیست‌ها هیچ قانون اساسی پیش ساخته و پرداخته‌ای ندارند. آنها در مقابل خود دنیا را از دروغ‌ها و نهادهایی دارند که در قوانین و قوای طبقه حاکم متبلور شده است و باید به دست ایشان درهم شکسته شود. آنها می‌دانند که فقط یک دستگاه انقلابی و یک تاز قدرت و حکومت، بابه کار گرفتن همه وسایل ممکن، خواهد توانست از سلطه مجدد بقایای دوران بربریت جلوگیری کند. فقط چنین دستگاهی خواهد توانست جلوی هیولای امتیازات اجتماعی را که در آرزوی انتقام‌گیری و برده‌سازی است بگیرد و نگذارد دوباره سربلند کند و برای هزارمین بار نغمه فریب آمیز آزادی را سر دهد.

www.KetabFarsi.com

توده و پیشرو (۵)



از انتشارات
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

باز تکثیر از: سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا
هوادار «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران»